

## آینه مضمون‌سازترین عنصر شعر بیدل

احمد گلی<sup>۱</sup>

ابوالفضل مهدوی اقدم<sup>۲</sup>

بیدل یکی از بزرگ‌ترین و پرشعرترین شاعران فارسی‌گوی در نیمهٔ اول قرن دوازدهم هجری است. وی که اصلش از ترکان جغتایی ارلات بود، به سال ۱۰۵۴ ق در عظیم‌هند به دنیا آمد. در پی کسب شهرت شاعری و تقاضای قصیدهٔ مدحی از سوی محمد اعظم‌شاه، سومین پسر اورنگ زیب، از دربار و منصب لشکری‌کناره‌گیری کرد، عزلت و قناعت پیشه ساخت و خانه‌اش در شاهجهان‌آباد، محضر دوستداران سخن و بزرگان گردید. بیدل سرانجام به سال ۱۱۳۳ ق، در سن هفتاد و نه سالگی، بدرود حیات گفت.<sup>۳</sup>

بنا به دلایل پیدا و ناپیدا، هنوز هم شعر و شخصیت این شاعر خیالپردازِ مضمون‌آفرین، در گردد و غبار کاروان روزگار در هاله‌ای از ابهام و تاریکی فرو رفته است و در این راز بر

۱. دانشگاه تربیت معلم آذربایجان.

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

خوانندگان جدی شعر فارسی هم کاملاً گشوده نشده است که چرا در حالی که شعر او در شبه‌قاره هند و ماوراءالنهر و افغانستان، بیش از شعر حافظ در میان ما ایرانیان، خواننده می‌شود، در حوزه زبان فارسی بدان توجهی نشده است.

باید اقرار داشت که بیدل در زمینه خیالپردازی و مضمون‌آوری سرآمدتر از همه شاعران دیگری است که در زمان‌های نزدیک به او یا در عهد او، در هند و ایران پدید آمده بودند. این شاعر معنی‌ساز کوشش دارد تا واژه‌ها و ترکیب‌ها، از هر نوع که باشند، تابع خیال خود کند و به راهی از معنی‌رسانی ببرد که قریحه او می‌خواهد.<sup>۱</sup> آینه یکی از آن واژه‌هایی است که بیدل برای خلق مضامین متنوع در شعر خود، از آن بهره فراوان برده است. در این مقاله کوشش شده است خیال‌ورزی‌های شاعر در این حوزه نقد و بررسی شود.

آینه در ایرانی باستان *ādāyanak*<sup>۲</sup> (و در فارسی میانه *ādēnak*) بوده است که مرکب از *ā* (پیشوند) و *dayunaka* مشتق از ریشه *day-* «دیدن» است که می‌توان آن را با صورت اوستایی *dāy-* در معنی دیدن و مشاهده کردن، سنجدید.<sup>۳</sup>

آینه آهن مصقول و آهن پرداخت کرده و شیشه و بلور پشت به زیبی‌کرده که صورت اشیای خارجی در آن افتند.<sup>۴</sup> در ابتدا آهن را از معدن بیرون می‌آوردند و آن را به لطایف‌الحیل پرورش گوناگون می‌دهند. در آب و آتش و به دست چندین استاد گذر می‌کند تا آینه شود.<sup>۵</sup> آینه‌داری در قدیم شغلی بوده است و تنها بزرگان و امیران آینه داشته‌اند و آینه فقیران و بینوایان آب بوده است.<sup>۶</sup> بنابر باورهای اساطیری ایران، آینه یکی از نیروهای تشکیل‌دهنده انسان در نخستین روز نوروز بود که انسان کیهانی بر اثر آمیختن فروهر مینوی یا نیروهای دیگر شکل گرفت. از این رو آینه به عنوان نمادی از آن در بالای خوان نوروزی نهاده می‌شود.<sup>۷</sup>

۱. همو: ۱۳۷۹-۱۳۸۱.

۲. حن دوست، ذیل «آینه». صاحب بهار عجم به نقل از غیاث‌اللغات (نک رامپوری: ۱۴) آن را مرکب از آیین به معنی زیب و آرایش و «های» نسبت دانسته چه از دیدن آینه زیب و زینت می‌کنند. اما آن که در اصل آینه بوده، آهمن به زبان گیلان، آهن را گویند و ظاهر است که آینه در اصل از آهن ساخته شده بود و یا حتی آن را از ریشه «ادونک» (*advenak*) به معنی شکل و دیدار گرفته‌اند.

۳. ژان شوالیه در فرهنگ نمادهای خود بر این باور است که واژه لاتینی *spéculum* (آینه) ریشه واژه *spéculation* (باریک‌اندیشی و تأمل) است. در اصل این واژه به معنی رصد آسمان و حرکت ستارگان به کمک یک آینه بوده است. (ژان شوالیه، آلن گریبان، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، جیحون، تهران ۱۳۸۷، ص ۳۲۳.

۴. دهخدا: ۲/۲۲۹.

۵. نجم رازی: ۴.

۶. سعدی در گلستان به این رسم اشاره کرده است: در بیخ آدمم تربیت ستوران و آینه‌داری در محلت کوران.

۷. یا حتی: ۵۳.

در باورهای دینی از برادر مؤمن به عنوان آینه خطاب شده است: المؤمن مرآة المؤمن.<sup>۱</sup> در آغاز شعر فارسی<sup>۲</sup> آینه در معنی حقیقی خود به کار رفته است، اما بعد از رواج باورهای صوفیانه، آن را در مفهوم نمادین، رمزی برای دل و قلب عارف به کار برده‌اند که زنگار گرفتگی آن، نشان گناه، و صفا و صیقلی آن، بیانگر تزکیه روح بوده است. بیدل دهلوی بیش از همه شاعران در شعر خود از واژه آینه به عنوان عنصر محوری مضمون‌ساز استفاده کرده است و بدین جهت او را بحق شاعر آینه‌ها لقب داده‌اند.<sup>۳</sup> در اینجا استفاده بیدل از این عنصر برای خلق مضامین متنوع، در ذیل دوازده مدخل به همراه هم آبی آن بحث و بررسی شده است.

## آینه و حیرت

حیرت، حیرانی، وهم و ترکیبات متعدد آن، گویی محور تعامل شاعرانه بیدل با جهان هستند. این واژگان به همراه عناصر دیگری همچون خاموشی، بیخودی، پریشانی، آشفتگی و... تقویت می‌شوند، در برابر آینه می‌نشینند و جهان شاعرانه و خلسه‌واری را به تصویر می‌کشند.<sup>۴</sup> در شبکه تداعی بیدل، با توجه به مشرب و مرام صوفیانه او، حیرت همزاد و مقیم خانه آینه و زائده حسن بی‌پایان معشوق است و تلاطم امواج آن در صفحه آینه نتیجه گستاخی‌های حسن اوست که گاهی این گستاخی‌های حسن سرشار معشوق، آینه را چنان محو پیچ و تاب می‌کند که حتی با صیقل هم نمی‌توان آن را زدود و گاهی هم آن حیرت، چون نگاه، زبان رسایی است که بیان اسرار دل می‌کند:

ای ز شوخی‌های حسنت محو پیچ و تاب‌ها

حیرت اندر آینه چون موج در گردآپ‌ها

ج ۳۳۹/۱

۱. فروزانفر: ۴۱.

۲. چون که مؤمن آینه مؤمن بود  
یار آینه است جان را در حزن

۳. در شعر منوچهر و فرخی در معنی حقیقی به کار رفته است:

راست پنداری بلورین جام‌های چینیان  
بر سر تصویر زنگاری و بند آینه

منوچهری

تو گفنی گرد زنگار است بر آینه چینی

تو گفنی موی سنجاب است ابر پیروزه گون دیا

فرخی

۴. سلاجقه: ۳۴.

۳. بنگرید به شفیعی کدکنی.

- با حسن تو آسان نتوان گشت مقابل  
حیرت چقدر آینه را پشت و پناه است  
ج ۵۱۹/۱
- حیرت مقیم خانه آینه است و بس  
نتوان به روی ما در دل‌ها فراز کرد  
ج ۷۸۰/۱
- مژه گو بال می‌زن من همان محو تماشایم  
به سعی صیقل از آینه نتوان رفت حیرانی  
ج ۸۱۰/۱
- متاع خانه آینه حیرت است اینجا  
تو دیگر از دل بی‌مدعا چه می‌جویی  
ج ۸۱۳/۲

### آینه و نفس

نفس زدن و سخن گفتن چون آینه دل را مکدر می‌سازد، عارفان در آموزه‌های خود پیوسته مریدان را توصیه می‌کنند که سکوت پیشه کنند و جز به ضرورت، دم برنیارند تا در سایه آن، آینه دل صفا و جلا یابد. بیدل نیز به عنوان معلم و آموزگار این مرام و اندیشه، با بیان هنری شاعرانه، سخن سرد را برای روشن‌گهران همچون نفس و آه بر رخ آینه، آفت‌زا می‌داند و معتقد است که هستی برای صفای طبع مانند نفس بر صفحه آینه، گره و حجاب، حتی دشمن روشن‌گهران است:

سهل مشمر سخن سرد به روشن‌گهران  
که نفس بر رخ آینه ز سلیلی کم نیست  
ج ۶۹۷/۱

کدورت از دم هستی کشد دل آگاه  
نفس به چشم تأمل غبار آینه است  
ج ۶۶۰/۱

صاف طبعان بیدل از هستی کدورت می‌کشند

از نفس آینه‌ها را نیست در دل جز گره

ج ۷۶۶/۲

بیدل از آینه عبرت گیر و بس  
تا نفس باقی بود دل بی‌صفاست

ج ۷۳۱/۱

عرض هستی بر دل روشن غبار ماتم است  
از نفس‌ها خانه می‌گردد سیاه آینه را  
ج ۳۷۸/۱

نبود هستی اگر دشمن روشن گهران  
نفس پوچ در آینه چرا می‌پیچد  
ج ۸۳۶/۱

### آینه و روشنگری

بیدل از نفس برای خلق مضمون جدید به عنوان وسیله روشنگری یاد می‌کند.

دل ز هستی چه خیال است مکرر نشود  
از نفس‌خانه این آینه روشن کردند  
ج ۲۷/۲

به دل گردی ز هستی یافتم از خویشتن رفتم  
نفس تا خانه آینه روشن کرد من رفتم  
ج ۴۳۷/۲

### آینه و ناپایداری نفس بر آن

بیدل از ناپایداری نفس بر صفحه آینه، به این نتیجه می‌رسد که راحتی و آسایش ما در این سرای سپنج دو روزی بیش نیست و آن به سفر نزدیک تر است؛ و بر این باور است که نقش تعلقات هستی بر صفحه دل، همچون نفس بر آینه، ناپایدار است:

چون نفس نیم‌نفس در قفس آینه‌ام  
راحت منزل ما پر به سفر نزدیک است  
ج ۷۵۹/۱

دل با غبار هستی ربط آن‌قدر ندارد  
بار نفس دو دم بیش آینه بر ندارد  
ج ۵۸/۲

تعلق‌های هستی با دلت چندان نمی‌پاید  
نفس را یک‌دو دم این آینه محبوس می‌سازد  
ج ۱۳/۲

یک دو دم بیدل به ذوق دل در این وحشت سرا

چون نفس در خانه آینه لنگر کرده ایم

ج ۴۳۰/۲

### حصار آینه و نفس

آینه مانند حصار است که نفس را در خود حبس می کند و نفس، با آن همه تپندگی و بی قراری، در حصار آینه آرام می یابد؛ اما این آرامش لحظه ای بیش نمی یابد:

غیر حیزتخانه دل مرکز آرام نیست چون نفس غافل مباحثید از حصار آینه

ج ۷۶۲/۲

سخن ز جوش حیا بر لبم گره گردید نفس ز آب به بند حصار آینه است

ج ۶۶۰/۱

طبع روشن کم دهد از دست، ربط خامشی از پی حبس نفس آینه حصن آهن است

ج ۶۲۱/۱

به دل روکن اگر سرمنزول امنی هوس داری

نفس در خانه آینه آرام سفر دارد

ج ۵۳/۲

دل نفسی بیش نیست مرکز الفت چند نشیند نفس در آینه محبوس

ج ۳۰۱/۲

### آینه پیش نفس داشتن

در حالت بیهوشی تمام، آینه پیش نفس گذارند و حالت تنفس دریافت کنند. اگر آینه مکدر شود زنده، و الا مرده است.<sup>۱</sup>

اشرف گوید:

۱. رامپوری: ۱۴-۱۵. آینه درد آینه ای است که در قدیم برای امتحان زنده بودن مریض پیش صورت و مقابل دهش می گرفته اند؛ پس اگر تیره می شد، می دانستند نفس کمی از او باقی است. بنگرید به شمیسا: ذیل «آینه».

دیده چون محتاج عینک گشت فکر خویش کن

بر نفس دارنبد روز واپسین آینه را<sup>۱</sup>

مرگ شاید دل از اسباب هوس پردازد      ورنه در ملک نفس صافی آینه کم است

ج ۶۸۴/۱

به درد حسرت دیدار مرده‌ایم و هنوز      نفس در آینه دنباله‌دار فریاد است

ج ۷۱۹/۱

تا شود روشن که بیمار محبت مرده نیست      از نفس باید فکندن بستر اندر آینه

ج ۷۷۲/۲

کلف تصور زندگی مفکن به گردن آگهی

چقدر سیه شود آینه که به ما دهد خبر از نفس

ج ۲۹۵/۲

## آینه و زنگار

چون آینه‌ها را در قدیم از فلز می‌ساخته‌اند، لذا شاعران در شعر خود از زنگار آینه سخن گفته‌اند:

تو گفستی گرد زنگار است بر آینه چینی

تو گفستی موی سنجاب است بر پیروزه گون دیبا<sup>۲</sup>

بیدل نفس را که رطوبت مستلزم آن است، علت زنگار آینه‌های فلزی می‌داند و این مضمون در شبکه تداعی شعر بیدل گاهی به جهت خاموشی و ضبط نفس و گاهی هم به جهت قیل و قال است:

سخن در دسر است اما متن بر خامشی چندان

که چون آینه از ضبط نفس در زیر زنگ آبی

ج ۸۳۹/۲

آینه فولاد سیه کرده آهی است      دل‌های اسیران چقدر حوصله دارد

ج ۷۸۱/۱

گوهر دل ز سخن رنگ صفا باخته است      زنگ این آینه یکسر نفس ساخته است

ج ۷۲۰/۱

### آینه و خاموشی

بیدل شاعری است عارف؛ لذا او نیز مانند شاعرانی که مشرب و مسلک عرفانی دارند، از عناصر و عبارات عرفانی برای خلق مضامین بسیار استفاده می‌کند و معتقد است که سکوت و خاموشی مایه صفا و پاکی دل است؛ چنان‌که بدون آه آینه پاک و باصفاست. بیدل لاف از من و ما زدن را باعث بی‌صفایی و کدورت آینه دل می‌داند و معتقد است که سکوت و خاموشی زبان‌گویای اسرار و آینه‌دار معنی‌روشن‌دلی است:

گفت و گو سیل بنای سینه صافی می‌شود      امتحانی می‌توان کردن به آه آینه را

ج ۳۷۸/۱

می‌دهد دل را نفس آخر به سیل اضطراب      خانه آینه‌ای داریم و می‌گردد خراب

ج ۵۱۰/۱

خاموشی آینه‌دار معنی‌روشن‌دلی است      و مطالعه نیست بیدل چاره از پاس نفس آینه را

ج ۳۴۵/۱

جایی که خامشان ادب‌انشای صحبت‌اند      آینه باش پای نفس در میانه نیست

ج ۵۱۸/۱

صاحب دل را نزیبید گفت‌وگو با هیچ‌کس      محرم آینه چون تمثال باید بی‌نفس

ج ۲۹۹/۲

به دل وامانده‌ای از لاف ما و من تبراکن      مقیم خانه آینه باید بی‌نفس باشد

ج ۸۸۴/۱



غفلت آهنگان که دل را ساز غوغا کرده اند

ج ۱۴۴/۲

خاموش باش بر دل ورنه بی ادب

ج ۲۲۳/۲

گفت وگو هنگامه برهم زن روشندلی است

ج ۳۳۹/۲

در تصویرسازی شعر بیدل زنگار، قفل خانه آینه است و او معتقد است، چون خودفروشی و خودآرایی حاصلی ندارد، پس بهتر است که آینه بر سرداری خود از زنگار قفلی بزند تا روز بازار خودکامگی رونقی نداشته باشد:

اختلاط خودفروشان گر به این بی حاصلی است

خانه آینه را قفلی به از زنگار نیست

ج ۶۴۶/۱

### آینه و نمد

آینه های فلزی را برای مصون ماندن از زنگار و آینه های شیشه ای را برای نشکستن، با نمد می پوشانند. بیدل، ضمن اشاره به رسم و شیوه، از آن مضمون جدیدی ساخته و گفته است: همچنان که آینه خورشید را نمی توان با کسوت ابر نمدپوش کرد، کمال انسان نیز قابل نهفتن نیست:

بیدل چه خیال است کمال تو نهفتن آینه خورشید نمدپوش نباشد

ج ۲۲۷/۲

در نمد نتوان نهفت آینه اقبال مسرد.

زیر مو هر چند پنهان است پنهان نیست سر

ج ۲۷۶/۲

گاهی هم برای ارائه تصویر جدید، در بیان این که کسوت فقر مایه شهرت غذاست، می گوید که برای حفظ آبرو و رونق و صفای آینه باید آن را نمدپوش کرد:

ناموس غنا در گرو کسوت فقر است      گر آب رخ آینه خواهی به نمد گیر  
ج ۲/۲۵۳

### آینه و طوطی

طوطی را در برابر آینه می‌نشانند و از پشت آینه، بی‌آن که دیده شوند، با او سخن می‌گفتند  
و طوطی به گمان آن که همجنس اوست، گفته‌ها را تکرار می‌کرد:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند      آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم<sup>۱</sup>

نیست بی‌القای معنی حیرت سرشار ما      طوطی از آینه روشن سخور می‌شود

ج ۲/۱۷۵

طوطی ات هیچ رهی آینه دل نشکافت      تا بدانی که تو را جز تو کسی همدم نیست

ج ۱/۶۴۳

### آینه و خاکستر

آینه‌های فلزی را با خاکستر صیقل می‌دادند. «هر کجا آینه بینی صیقلش خاکستر است.»<sup>۲</sup> و  
بیدل با توجه به آن، خاکساری‌ها را رونق‌بخش صفای دل روشندان می‌داند و از سوی  
دیگر، با توجه به این مناسبت‌ها فنا و خاکستر شدن آینه دل را روشنی‌بخش او می‌داند و  
معتقد است که معشوق اگر تغافل کند، بهتر است؛ زیرا برق حسن او آینه دل را می‌سوزاند و  
خاکستر می‌کند و آن به منزله‌ی غازه و سرخابی است که با آن می‌توان خود را آراست.

جمال مدعا روشن نشد از صیقل دیگر      مگر خاکستر از آینه‌ام دیدار جوشاند

ج ۱/۸۰۳

شیوه تغافل خوش است ورنه به این برق حسن

تا تو نظر کرده‌ای آینه خاکستر است

ج ۱/۶۸۰

بی‌فنا مشکل که گردد دل به عبرت آشنا      چشم این آینه را خاکستر خود تویاست

ج ۱/۵۸۴

خاکساری‌هاست بیدل رونق اهل صفا می‌کند خاکستر افزون آبرو آینه را  
ج ۴۷۸/۱

با غبار فقر سازد هر کجا روشندلی است چهره آینه‌ها را غازه خاکستر بود  
ج ۱۴۱/۲

### آینه و عکس

در شبکه تداعی بیدل، عکس نمی‌تواند مقیم خانه آینه باشد، بلکه چون خیالی گذرا، لحظه‌ای بر آن نمایان است و بدین جهت است که از یک سو عکس عالمی در آینه جا می‌گیرد و از سوی دیگر، دو عکس خانه آینه را تنگ می‌کند:

اقامت تهنیتی در محفل کم‌فرصت هستی چو عکس از خانه آینه بیرون گرم کن جا را  
ج ۳۵۷/۱

در وصل هم کنار خیالیم چاره نیست آینه‌ایم و عکس به بر می‌کشیم ما  
ج ۴۳۴/۱

همه‌گر عکس آفاق است در آینه جا دارد بنام دستگاه عالم بی‌انفعالی را  
ج ۴۵۸/۱

صفای دل به کدورت مده ز فکر دویی که عکس، تنگ بر آینه می‌کند جا را  
ج ۴۵۴/۱

هر کجا او جلوه دارد عرض هستی مفت ماست عکس را آینه می‌باید نفس در کار نیست  
ج ۶۴۶/۱

بیدل گاهی از تصویر آینه به «رنگ» تعبیر کرده است:

به اقبال حضورت صد گلستان عیش در چنگ  
مشو غایب که چون آینه از رخ می‌پرد رنگ  
ج ۴۴۹/۲

گر آگهی، آیینه‌ات از زنگک به‌پرداز ای علم تو مصروف سیه کردن کساغذ  
ج ۲۵۰/۲

از آنجا که آینه هر تصویری را ببیند با آغوش باز می‌پذیرد، بیدل معتقد است آینه  
تمثال پرست است و هستی تمثال وابسته به وجود آینه است. او، با توجه به این پیوندهای بین  
آینه و تمثال، مضامین متعدد و متنوعی ساخته است:

ما را ز بهارت چه رسد غیر تحیّر تمثال گلی بود که آینه به سر زد  
ج ۱/۸۶۹

تا جلوه بی‌رنگ تو بر قلب صور زد تمثال گرفت آینه در دست و به در زد  
ج ۱/۸۶۹

گفتیم شخص هستی نازی به شوخی آرد تمثال جلوه گر شد آینه خنده‌ها کرد  
ج ۱/۸۰۶

مکش ای جلوه زد دل یک‌دو نفس دامن ناز که هنوز آینه تمثال تو نشناخته است  
ج ۱/۷۲۰

جز شبهه تحقیق در این بزم ندیدم ما را چه گناه آینه تمثال پرست است  
ج ۱/۶۷۶

چو تمثالی که بی آینه معدوم است بنیادش  
فراموش خودم چندان که گویی رفتم از یادش  
ج ۲/۳۲۳

دل گمگشته‌ای دارم چه می‌پرسی ز احوالش  
دو عالم گر بود آینه ناپیدا است تمثالش  
ج ۲/۳۳۱

قناعت کرده‌ام چون عشق از آینه امکان به آن مقدار تمثالی که نتوان کرد پیدایش  
ج ۲/۳۲۷

تو هم بیدل خیال چند سوداکن به بازاری

که چون آینه تمثال است یکسر جنس دکانش

ج ۳۳۵/۲

### آینه و یکرنگی

در تصاویر زیباشناختی شعر بیدل، آینه صاف و یکرنگ و صادق است. با خوب و زشت کاری ندارد و آنچه را می‌بیند، می‌نماید و حوادث و ناملایمات و مکروهات دنیا تأثیری بر صافی دلان ندارند، همچنان که سیل و خار بر خانه و دامن، خطر و تأثیری ندارد:

با بد و نیک است یک‌رنگی هوس آینه را      نیست اظهار خلاف هیچ‌کس آینه را

ج ۳۴۴/۱

هجوم حادثه با صاف دل چه خواهد کرد      ز سیل خانه آینه را خطر نبود

ج ۴۹/۲

صافی دل چیست از تمیز گذشتن      آینه با خوب و زشت کار ندارد

ج ۸۴/۲

دل اگر صاف شد از زخم زبان ایمن باش      دامن آینه از خار چه پروا دارد

ج ۲۱۴/۲

گر دلت صاف است از مکروهی دنیا چه باک

قبح شخص آینه را بدنام نتوانست کرد

ج ۲۲۰/۲

### آینه و آب

در صور خیال شعر بیدل، آینه دارای چشمه و آبی است که از تأثیر حیرت، این آب نمی‌چکد و در آینه یخ بسته است و از تأثیر ملاحظت معشوق رفته‌رفته شور خواهد شد، آبش از بحر نیست و سرچشمه‌ای ندارد و مانند خاک دامن‌گیر است:

چه جلوه پرتو حیرت در این بساط فکند      کز آب چشمه آینه‌ها چکیدن رفت

ج ۷۰۶/۱

گر نمکدانت چنین در دیده‌ها دارد اثر

آب در آینه همچون اشک خواهد شور شد

ج ۱۱۲/۲

محتاج کریمان نشود مفلس قانع سرچشمه آینه ز بحر آب نگیرد

ج ۱۶۵/۲

ز حال ما به تغافل گذشتن آسان نیست چو آب آینه داریم خاک دامنگیر

ج ۲۷۱/۲

محیط فیض قناعت که موجش استغناست چو آب آینه سرچشمه نیست در کارش

ج ۳۲۶/۲

### آینه، سیماب و جوهر

آینه‌های جیوه‌ای که از شیشه ساخته شده‌اند، در شعر بیدل تداعیگر بیتابی‌اند. همچنان که سیماب بر روی شیشه می‌لغزد و در یک جا آرام نمی‌یابد، برق و آتش آن را ذوب می‌کند. چنان که گرمای آتش رخسار معشوق می‌تواند سیماب پشت شیشه آینه را از میان ببرد، جوهر آینه نیز مایه صفا و روشنگری است:

به دل اگر برسی جست و جو نمی‌ماند تحیر است در آینه شوخی سیماب

ج ۵۰۰/۱

شب که یاد جلوه‌ات چشم خیالم آب داد حیرت بی‌تابی‌ام آینه بر سیماب داد

ج ۱۱۶/۲

ما در مقام آینه رنگ دیگریم چون اشک داغ در دل و سیماب در نظر

ج ۲۵۲/۲

اگر این برق دارد آتش رخسار او بیدل نیایی در پس دیوار هیچ آینه سیمابش

ج ۳۲۲/۲

غرور و حشتم بار تحیر بر نمی‌دارد چو شب‌نم در دل آینه سیمایی دگر دارم

ج ۴۸۹/۲

انکار نمود آنچه ز صافی به در افتاد جوهر به رخ آینه روشنگر چین شد  
ج ۱۱۱/۲

### آینه و دیده بیدار

آینه همیشه بیدار است و پلک بر روی پلک نمی‌گذارد و این هیئت در نظر شاعر می‌تواند به جهت عدم اجتماع غفلت و روشندلی و یا زائیده تحیر آینه و گاهی به سبب پر آبی چشم آینه نیز باشد:

غبار غفلت و روشندلی نگردد جمع کجاست دیده آینه را غنودن‌ها  
ج ۳۸۱/۱

ز حیرت آینه ما به هم نزد مژه‌ای  
به خانه‌ای که پر آب است خواب دشوار است  
ج ۶۵۳/۱

بر پای تو گر باز شود دیده مخمل چون آینه هرگز خبر از خواب نگیرد  
ج ۸۷۵/۱

در تحیر لذت دیدار کو دیده آینه بیدار است و بس  
ج ۲۹۹/۲

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

### نتیجه

صفا و روشنی صفحه آینه، به عنوان بارزترین صفت آن، رمزی برای صفای دل و ضمیر انسان پاک‌اندیش و عارف و نفس، آه و زنگار، نمادی برای بیان بی‌صفایی و آلودگی آن، و همانندی آینه به چشم، جهت بیان حیرت و حیرانی دیده صوفی در سیر و سلوک، از جمله دستمایه‌هایی هستند که بیدل در خلق مضامین، مفاهیم و تعبیرات متنوع و ارائه تصاویر شاعرانه در شعر خویش از آنها بهره فراوان برده است.

## کتابنامه

- بیدل دهلوی، عبدالقادر، کلیات بیدل (۳ ج)، به کوشش اکبر بهداروند و پرویز عباسی  
داکانی، انتشارات الهام، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- حسن دوست، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب  
فارسی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه.
- رامپوری، شرف‌الدین، غیاب اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، چاپ دوم،  
۱۳۷۵.
- شوالیه، ژان، آلن گریبان، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، جیحون، چاپ اول،  
۱۳۸۷.
- سعدی، مصلح‌الدین، گلستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، خوارزمی، چاپ اول،  
۱۳۶۸.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، شاعر آینه‌ها، آگاه، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- شمیسا، سیروس، فرهنگ اشارات، فردوس، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران (جلد پنجم، بخش دوم)، فردوس، چاپ چهارم،  
۱۳۶۹.
- فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، احادیث مثنوی، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- منوچهری دامغانی، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، زوار، چاپ پنجم، ۱۳۶۳.
- نجم رازی، مرصاد العباد، به تصحیح محمدامین ریاحی، علمی و فرهنگی، چاپ  
سوم، ۱۳۶۶.
- یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، سروش،  
چاپ اول، ۱۳۶۹.
- سلاجقه، پروین، «حیرت و حیرانی و وهم در برابر آینه»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه،  
شماره ۷۲.